



زردشت و اسکیتی‌ها*

و. ای. آبایف / حسین مصطفوی‌گرو

ثابت می‌کند که در پس این اسامی باید قبایل اسکیتی‌ها (سکاها) را سراغ گرفت و این نشان می‌دهد که سخن‌گویان زبان اوستایی با آنها آشنا بوده‌اند.^۱ در این جا پرسشی مطرح می‌شود که این آشنایی چگونه بوده و شخص زردشت چه رابطه‌ای با اسکیتی‌ها داشته است و یا می‌توانست داشته باشد و چه تصویری دربارهٔ این مردم در روایات متأخر زردشتی و حماسه ملی ایران پدید آمده است؟

از مردم سئیریمه *Sairima*، که در گاهان نامی از آنها برده نشده و تنها یک بار در اوستای متأخر (فروردین یشت، بند ۱۴۳) از آنان سخن به میان آمده است، صرف نظر می‌کنیم و به *Tūra*

اوستا، از نظر زبان و محتوا، به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: گاهان و اوستای متأخر. گاهان سخنان خود زردشت و منظوم و آهنگین است. اوستای متأخر مجموعه‌ای از متون اساطیری، دینی و عبادی است که، هر چند بخشی از آن بسیار کهن می‌نماید، مدت‌ها پس از زردشت تدوین و تنظیم شده است. برای بررسی زندگی زردشت و مضامین اولیهٔ اصلاحات دینی او، باید به گاهان استناد کرد. زمانی که شخصیت و فعالیت این پیامبر خمیرمایهٔ افسانه‌ها قرار گرفت، زندگی‌نامه‌ای خیالی و جدید از او ساخته شد که در آن به سختی می‌توان به واقعیات تاریخی، ولو اندک، دست یافت. این سیمای افسانه‌ای، هم در اوستای متأخر و هم در متون پهلوی زردشتی، مشهود است.^۲

در گاهان و در دیگر بخش‌های اوستا، در میان اسامی قبایلی که پدیدآورندگان متون اوستایی با آنها آشنایی داشتند، از مردم *Tūra* و *Sairima* نام برده شده است. نیبرگ، در کتاب معروف خود که اختصاص به ادیان ایران باستان دارد، با دلایل کافی

* V. I. Abaev, "Zoroastr i Skify", *Acta Iranica* 6, Leiden 1975, pp. 1-12.

(۱) چاپ و تفسیر و ترجمه ←

Marjan, Mole, *La légende de Zoroastre selon les textes pehlevi*, Paris 1967.

2) H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran. Mitteilungen der Vorderasiatisch-ägyptischen Gesellschaft*, 43. Band, Leipzig 1938, p. 253.

هم در یکی از گویش‌های بازمانده اسکیتی سرمتی، باقی مانده است. به روایتی که در آسی متداول است یکی از سرسلسله‌های آسی Sidæmon بوده است و این اسم برطبق قوانین آوایی از Spitāmāna* (پهلوی: Spitāmān) گرفته شده است.^۶

برخلاف موضع مساعد گاهان نسبت به تورانیان، گرایش ضد تورانی در دیگر بخش‌های اوستا و در روایات متأخر زردشتی آشکارا برتری می‌یابد. در بسیاری از متون، تورانی‌ها به عنوان دشمنان ایزدان و قهرمانان توصیف شده‌اند. در اُردیشْت بند ۵۵، ایزدانوی ارد شکوه می‌کند که او را «تورانیان تیزاسب ترسانند» و او مجبور شد جان‌پناهی زیر سُم گاو نر بجوید. در وندیداد ۱۳، بند ۳۹، اهورامزدا می‌گوید: «من سگ را آفریدم تا شما را در برابر تورانیان پاسداری کند». Fraŋ

۳) برای تفصیل بیشتر ← مقاله دیگری از نگارنده با عنوان Skifskiĭ byt i reforma Zoroastra, Archiv Orientalni, xxiv, 1956, pp. 31-33.
۴) قس نام سغدی (یعنی باز هم نام ایرانی شرقی) Friānāk (βry'n³k) در سندی از کوه مغ III و Khozaistvennye dokumenty. Chtenie, perevod i kommentariĭ, M. N. Boqolyubov i O. I. Smirnova. Moskva 1963, p. 35, 92.

5) H. Humbach, Die Gathas des Zarathustra, Heidelberg 1959, I 132 II. 62.

هومباخ درباره این مکان چنین توضیح می‌دهد: «انسان‌های نیک پیدا می‌شوند... و به آن قبیله‌ای تعلق دارند که سرسلسله آن باید فریانه‌ی تورانی باشد». نویسنده در تفسیر چنین می‌نویسد: «قبیله‌ای که نیاکان اسپیتمان به آن تعلق دارد و طبیعتاً زردشت و کی‌گشتاسپ نیز جزو آن قبیله‌اند».

6) Istoriya Iranskogo gosudarstva i Kultrury, Moskva 1971, pp. 271-275.

«تورانی» و Dānu، که نام رود و قبیله‌ای است و با Tūra رابطه دارد، می‌پردازیم.

امر بسیار مهمی که جلب نظر می‌کند تناقض شدیدی است که، در گاهان، از یک سو، و در روایات متأخر زردشتی، از سوی دیگر، درباره Tūra به عنوان اسم قبیله دیده می‌شود: نسبت به این قبیله، در گاهان نظر مساعد و در روایات متأخر زردشتی نظر نامساعد اظهار شده است.

در یکی از سرودهای گاهانی، که از نظر مضمون در شمار مهم‌ترین آنهاست، «اخلاف پرافتخار فریانه Fryāna ی تورانی»، به دلیل خدمت شجاعانه به ایزدانوی ارمیتی (یسن ۴۶، بند ۱۲)، ستایش می‌شوند. ارمیتی - که یکی از ایزدان اصلی مجموعه خدایان زردشت است - مظهر گله‌داری پیش‌رفته و صلح‌آمیز یک‌جانشین به‌شمار می‌رفت که این نوع گله‌داری نه تنها اقتصادی محسوب می‌شد بلکه خود آرمان دین زردشتی بود.^۳

برای اثبات این که همانا فریانه تورانی اسکیتی بوده است چنین می‌آوریم که این نام رادر اسکیت، در کتیبه‌ای از ol'viī، به شکل یونانی شده و با تبدیل r به l قبل از y, i، که مخصوص اسکیتی سواحل دریای سیاه است، به صورت Φλιανος (فلیانس) می‌بینیم.^۴

کاربرد فریانه تورانی در یسن ۴۶ شکی باقی نمی‌گذارد که زردشت با قبیله او رابطه‌ای تنگاتنگ داشته و نیز امکان دارد خود جزو آن قبیله بوده باشد.^۵ درباره این نظر که زردشت تبار اسکیتی دارد می‌توان به واقعیت شایان توجهی اشاره کرد و آن نام خانوادگی Spitama (پهلوی Spitāmān) است که در میان زبان‌های زنده ایرانی فقط در آسی، آن

اکنون درمی‌یابیم که چرا نویسندگان یونان باستان نام *Távark* (تانائیس) را هم برای رود دُن و هم برای سیردریا به کار برده‌اند، چون در هر دو مورد، سخن از رودی اسکیتی است. نام یونانی شده *Távark* بیانگر واژه اسکیتی *dānu* «رود» است.

چگونه می‌توان توضیح داد که چرا زردشتیان این قبایل را دشمن خود شمردند؟ در پاسخ به این پرسش، پی بردن به رابطه بین اسکیتی‌ها و دین جدید تأثیری به سزا دارد؛ چون در زمان زردشت این رابطه دوستانه بوده و بعدها تیره شده و به خصومت انجامیده است. بی‌تردید، از همان آغاز، تنها بخشی از اسکیتی‌ها به دین جدید گرویدند. آن گونه که پیش‌تر خاطر نشان کردیم، خود زردشت از یکی از قبایل اسکیتی، یعنی قبیله *Fryāna*، با تحسین و ستایش یاد می‌کند. اما بیشتر اسکیتی‌ها دشمن دین زردشتی باقی ماندند. توصیفی که هرودوت از دین اسکیتی کرده است به روشنی بر این امر صحنه می‌گذارد. در این دین، در اسامی ایزدان و در آیین هیچ اشاره‌ای به زردشت و آیین اهورامزدا نشده است. داریوش اول، در ستون پنجم کتیبه بیستون، صریحاً می‌گوید که سکاها اهورامزدا را ستایش نمی‌کردند. در دین قبل از مسیحیت آسی‌ها و اخلاف یکی از قبایل اسکیتی سرمتی نیز هیچ نشانه‌ای از دین زردشت دیده نمی‌شود.^۹ گویا برنامه اقتصادی زردشت - گله‌داری صلح‌آمیز یک‌جانیشینی تحت حمایت شهریاری (*xšaθra*) مقتدر - برای بیشتر اسکیتی‌ها،

rasyan تورانی (در شاهنامه، افراسیاب) دشمن جاودان قهرمانان اوستایی معرفی می‌شود. نبرد بین ایران و توران بعدها مضمون اصلی حماسه ملی ایران شد. و. و. گریگوروف، صد سال پیش، به درستی خاطر نشان ساخت که «نبرد ایرانیان و تورانیان در واقع نبرد دو قبیله متخاصم ایرانی و ترکی - آن گونه که مفسران اروپایی شاهنامه پنداشته‌اند - نبوده بلکه نبرد بین دو بخش از یک قبیله بوده است». نویسنده، در تأیید این مدعا، به اسامی مکان‌های جغرافیایی توران که در شاهنامه ذکر شده و هم چنین اسامی قهرمانان تورانی استناد می‌کند که همه ایرانی به نظر می‌رسند.^۷

در اوستا، از قبیله‌ای تورانی به نام *dānu* یاد شده و، علاوه بر آن، واژه مذکور در فرهنگ‌های لغت به معنی «رود» نیز ضبط شده است. *dānu*، در معنی عام «رود»، تنها در زبان اسکیتی وجود داشته است. این همان *dānu* است که در اسامی رودهای بزرگ جنوب روسیه یعنی دُن *Don*، دِنِپَر *Dnepr*، دِنِستر *Dnestr* باقی مانده و در آسی واژه *don* به معنی «رود» و «آب» دیده می‌شود. در اوستا، چون رود به صورت *-āp- raoda* آمده، لذا *dānu* به عنوان نام رود مشخصی ذکر شده است. این رود، در یسن ۶۰، بند ۴، طویل‌ترین و، در بند ۷۷، ائوگمَدَچَه *Aogmadaē ča* «خطرناک‌ترین» توصیف شده است. بنابراین، هیچ چیز مانع از آن نیست که واژه *dānu* «نام قبیله» و *dānu* «نام رود» را نه به عنوان دو واژه جداگانه بلکه به عنوان یک واژه که در اوستا به دو معنی به کار رفته است بررسی کنیم: ۱. رودی در اسکیت ۲. قبیله‌ای که در ساحل این رود زندگی می‌کرد.^۸ بسنجید با نام قبیله سرمتی (*dandarii (dānu-dāra)* «دارنده رود».

7) V. V. GRIGOREV, *O skifskom narode Sakakh*, 1871, pp. 195, 196, 197.

8) *Archiv Orientalni xxiv*, 1956, pp. 42-45.

9) V. ABAEV, *The pre-Christian religion of the Alans*, Moscow 1960.

می‌کرد، مطابقت دارد^{۱۲}. اسامی *Öhrmazdīk*، *Spandarmatak*، *Dēnmazdak* و *Vahuman*^{۱۳} نشان می‌دهند که دین زردشت نفوذ قابل ملاحظه‌ای در بعضی از طبقات جامعه داشته است. اما این دلیلی بر نقش برتر آن در جامعه نیست. با بررسی اسامی خاص، می‌بینیم که نام مهر در بین پارت‌ها به مراتب متداول‌تر از نام اهورامزدا بوده است. بعضی از شاهان پارتی نیز نام مهرداد دارند، در حالی که حتی نام یکی از آنها مزداداد نیست. در شاهنشاهی اشکانی، نه دینی واحد بلکه مجموعه‌ای از ادیان وجود داشت که، در آن، دین زردشتی در جوار مهرپرستی و خود مهرپرستی در کنار دیگر آیین‌های هلنیستی به سر می‌برد.

ضمناً، در شمال شرقی ایران، جایی که دین جدید اولین گام‌های خود را برمی‌داشت، سنت زردشتی از بین نرفته بود. بخشی از اسکیتی‌ها، به اعتقاد خود به خدای نیک، اهورامزدا ادامه دادند و حتی همسایگان شرقی خود، مغول‌های آلتایی، را با خدای خود آشنا کردند. اهورامزدا ایرانی با نام *Xurmusta* مقام خدای متعال را در بین مغول‌ها به دست آورد.^{۱۴}

(۱۰) کلمات زشت و ناپسند (و احتمالاً تاخت و تازهای) قبایل اسکیتی به هندوهای ودایی نیز رسید و، به همین جهت، اسامی قبایل اسکیتی *dāsa-* (اوستایی *dāha-*) و *dānu-* در ودایی معنی اهریمن، دیو، دشمن آریائیان و جز آن گرفت.

11) V. Abaev. «Pyatyĭ stolbets Bekhusttinsko ĭ nadpici i antidevovskaya nadpis' Kserksa», *Vestnik Drevnej Istorii* 1963, No.3, pp. 113-118.

12) DARMESTETER, *Zend-Avesta III*, XXIII-XXIV.

13) I. M. Dyakonov, V. A. Livshits. *Dokumenty iz Nicy*, Moskva 1960, pp. 23-24.

14) G. J. Ramstedt. *Nordmongolische Volks-*

که در شرایط جنگ و تاخت و تاز و چراندن گله و عیش و نوش مستانه به سر می‌بردند، جذابیت کمی داشته است^{۱۰}. به دنبال آن، تبلیغ یک‌جانشینی، صلح و شهریاری مقتدر و آیین اهورامزدا، خداوند بزرگ و یگانه، پسند هخامنشیان قرار گرفت. داریوش اول و خشیارشا این آیین را، در حالی که سعی می‌کردند به مرحله دین رسمی برسد، به آیینی خانوادگی تبدیل کردند و در بین قبایل ایرانی فرمانبردار خویش نیک رواج دادند.^{۱۱}

دوره افت و نزول دین زردشتی با عهد اسکندر و سلوکیان مقارن بود. حتی اگر روایات کتاب‌های پهلوی در این باره که اسکندر اوستا را، که بر ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود، سوزاند افسانه بدانیم، تردیدی نیست که دین زردشت در مغرب ایران، در شرایطی که عقاید هلنیستی گسترش می‌یافت، موقعیت قبلی خود را از دست داده و تاحدی به صورت «دین مخفی» درآمده بود. در شاهنشاهی پارت‌ها نیز، دین زردشتی دین برتر نگردید. استفاده از گاه‌شماری زردشتی نیز چیزی را ثابت نمی‌کند؛ چون که پارت‌ها آن را از هخامنشیان، به عنوان گاه‌شماری، به ارث برده بودند، نه به عنوان میراث دینی، همان‌گونه که فرانسوی‌ها از گاه‌شماری روم استفاده می‌کنند و در آن اسامی ژوپیتر، مارس، مرکوری و ونر وجود دارد و این بدان معنی نیست که فرانسویان این خدایان را می‌پرستند.

با وجود این، اشکانیان علاقه خاصی به دین زردشت نشان دادند. اگر گزارش دینکرد را بپذیریم، می‌بینیم که ولخخش تلاش کرد اوستا را جمع‌آوری کند. این ولخخش با بلاش اول یا سوم نویسندگان رومی، که در قرون اول و دوم میلادی حکومت

این بخش از سکاهای بعدها به جنوب، به سمت افغانستان کنونی، پیشروی و منطقه‌ای را اشغال کردند که آن را *Sakastāna* «کشور سکاهای» (فارسی: سگستان، سیستان) نامیدند. این واقعه در قرن دوم قبل از میلاد رخ داد.^{۱۵}

تا پیش از آمدن سکاهای، این منطقه در فارسی باستان *Zranka* و در بین نویسندگان یونان باستان درنگیانا (*Drangiana*) نامیده می‌شد. به گواهی اوستا، این سرزمین کشور دارای فرّ و فراوانی (*raēvant-*, *xvarnahvant-*) خوانده می‌شده و رود *Haētumant-* (هیلمند/ هیرمند کنونی)، که به دریاچه *Kansu* (هامون امروزی) می‌ریزد، آن را مشروب می‌ساخته است.

نقش سیستان در احیا و شکوفایی مجدد سنت دینی و حماسی و، در مجموع فرهنگی بسیار مهم است. به روایت زردشتی، مقرّ سلسله کیانیان، از جمله کی‌گشتاسپ، حامی زردشت و صحنه همه داستان‌های حماسی و اساطیری مربوط به این سلسله سیستان بوده است (برای مثال ← یشت ۱۹، بندهای ۶۵-۶۸). همان‌جا، در دریاچه کیانسه، نطفه زردشت وجود دارد که از آن پیامبر بعدی زاده می‌شود و ۹۹۹۹۹ فرّوشی (فرشتگان نگهبان) از آن محافظت می‌کنند (یشت ۱۳، بند ۶۲، بندهش، ۳۲-۹/۸). دارمستتر، در قرن گذشته، به این نتیجه رسیده بود:

... آن نقش تاریخی که ناحیه هیلمند در اوستا ایفا می‌کند، ناحیه‌ای که خاستگاه کیانیان در ایران است و برای جهانیان سه پیامبر آینده را که سه پسر زردشت هستند به ارمغان می‌آورد، ما را بدان رهنمون می‌شود که بپنداریم این ناحیه، از دید

کاتبان اوستا، اهمیت دیگری داشته است.
(J. DARMESTETER. *Le Zend-Avesta* III Xc,
Paris 1892-1893)

مقایسه با بعضی متون دیگر، به راستی، تناقض‌هایی جدی را آشکار می‌سازد. اما همین تناقض‌ها، به نوبه خود، بسیار مهم‌اند. محل‌هایی که زردشت و گشتاسپ برای ایزدبانوی ناهید و اُزد (اوستایی: *Aši*) قربانی کردند با یکدیگر وفق ندارند. در هر دو مورد، زردشت در سرزمین ایرانویج (اوستایی: *Airyana vaējah*) قربانی می‌کند که رود دائیتی (*Dāityā*) آن را مشروب می‌سازد (یشت ۵، بند ۱۰۴؛ یشت ۱۷، بند ۴۵؛ قس یشت ۹، بند ۲۵). گشتاسپ نیز یک بار در کنار رود دائیتی (یشت ۱۷، بند ۴۹؛ قس یشت ۹، بند ۲۹) و بار دیگر در کنار *Frazdānu* (یشت ۵، بند ۱۰۸) قربانی می‌کند. این رود کدام رود است و به کجا می‌ریزد؟ روایت پهلوی با دریاچه یا رود *frazdān* آشناس و محل آن را در سیستان می‌داند (بندهش، ۲۲-۵ و متون دیگر). آنچه به ایرانویج مربوط می‌شود آن است که با خوارزم مطابقت دارد^{۱۶} و گمان نمی‌رود بتوان بر این مطابقت

→ *dichtung*. Helsinki, I 12, 28, 116, 126, 176, 180, 258, 268; II 2-3, 7-8, 46, 107, 110, 148, 274, 311, 318.

15) A. von Gutschmid. *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden*. Tübingen 1888, p. 78. - W. Geiger. *Geographie von Iran. Grundriss der iranischen Philologie II*, 1904, p. 393. - F. Justi. *Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sasaniden*. *Grundriss...* II 489.

16) J. MARQUART, *Eranšahr*, 118, 155.

سکاه‌احضور داشته‌اند؛ اما، اگر *Frazdānu* نام رود اسکیتی است، پس نمی‌تواند، زودتر از آن که زرنک به تصرف سکاه‌ها درآید، در آن جا وجود داشته باشد. بنابراین، سرود مخصوص ایزدبانو ناهید (یشت ۵) که از این رود نام برده است نمی‌تواند زودتر از قرن دوم قبل از میلاد سروده (یا تدوین) شده باشد. هم‌چنین احتمال زیاد می‌رود که این مسئله نه تنها یشت ۵ بلکه همه بخش‌های اساطیری اوستا را دربرگیرد.

اگر چنین است، پس باید دو دوره و دو مرکز را در تاریخ دین زردشتی و اوستا در نظر بگیریم: دوره اول - زمان خود زردشت و اخلاف مستقیم او، حدود قرون ششم و هفتم قبل از میلاد و مکان فعالیت ایران‌نویج و توران یعنی خوارزم و سرزمین‌های اسکیتی مجاور آن؛ دوره دوم - بعد از قرن دوم قبل از میلاد و محل فعالیت سیستان یعنی زرنک و اراخوزیا (رخج). در این هر دو دوره، آثاری خلق شده است: دوره اول عمدتاً در زمینه دینی؛ دوره دوم در زمینه اساطیری و حماسی. ضمناً، در دوره دوم یعنی دوره سیستان، بسیاری از حوادث و موضوعات در ابتدا منطبق بر ایران‌نویج بوده که بعدها جای خود را به سیستان داده است. با توجه به این امر، می‌توان توضیح داد که، در تدوین اول، گشتاسپ همراه با زردشت در کنار رود *Dāityā* و، در تدوین جدید، کنار رود *Frazdānu* یعنی در سیستان قربانی کرده است. یکی از داستان‌های بندهشن به گونه بسیار

اشکال کرد. بدین‌سان، دو مرکز فعالیت اساطیری و دینی زردشتی کاملاً مشخص می‌شوند: ۱) خوارزم؛ ۲) سرزمین‌های مجاور توران، یعنی اسکیت و سیستان یعنی زرنک و اراخوزیا. تنها توضیح این مسئله باقی می‌ماند که آیا این دو مرکز هم‌زمان فعال بوده‌اند یا در دوره‌های تاریخی جداگانه؟ برای حل این مسئله، نام رود *Frazdānu* به ما کمک می‌کند. این اصطلاح واژه مرکبی است (به نظر بارتولومه - Aiw1005 - کوتاه‌شده **Frazdā-dānu*) که بخش دوم آن واژه اسکیتی *-dānu* «رود» است. آن گونه که خاطر نشان ساختیم، واژه *-dānu* در این معنی تنها در زبان اسکیتی به کار رفته است. جزء *dānu* در ترکیب با اسم رود نشانه مطمئنی برای حضور اسکیتی‌هاست. اسامی رودهای جنوب روسیه دُن، دنیپر، دنستر و اسامی رودهای آسی *Æry-don*، *Qærmæ-don*، *Fiag-don*، *Urs-don* یاد می‌آوریم و نیز هنگامی که در آثار نویسندگان ارمنی اسم رود *Hrazdan* «شعبه ارس»^{۱۷} را می‌یابیم. باید گفت: سکاه‌ها را دنبال کنید! مجبور نمی‌شویم برای توضیح آن زیاد جستجو کنیم؛ چون، به گزارش استرابون، «سکاه‌ها، همانند تریرها و کیمیری‌ها، گاهی به سرزمین‌های دور و گاهی به سرزمین‌های مجاور لشکرکشی می‌کردند. آنها بلخ را تصرف کردند و در ارمنستان نیز بر بهترین سرزمین تسلط یافتند و نام *Sakasene* را بر آن نهادند»^{۱۸}.

بدین‌سان، *Frazdān/Hrazdan* به طور طبیعی هماهنگی بین *Sakastāna/Sakasene* را تکمیل می‌کند. این هماهنگی، را می‌توان با این واقعیت ساده توضیح داد که در هر دو جا اسکیتی‌ها و

17) Hübschmann, *Armenische Grammatik*, Leipzig 1897, p. 48.

اکنون این رود به نام *Razdan* خوانده می‌شود و نام دیگر آن *Zanga* است.

18) Strabo, lib. XI, cap. VIII, §4.

جالبی تابع ایرانویج و سیستان را نشان می‌دهد. به روایت این داستان، آتش مقدس فرنبغ *Farnbag* را ابتدا جمشید در خوارزم روشن کرد و بعدها کی‌گشتاسپ آن را از خوارزم به کوه روشن به سرزمین کابل انتقال داد.^{۱۹} دارمستتر در تعیین محل کوه روشن به زحمت می‌افتد؛ اما این ناحیه‌ای است بسیار مشهور در اطراف پامیر که اکنون نیز روشن نام دارد و روشانیان آن جا زندگی می‌کنند و زبان روشانی یکی از شاخه‌های گروه شغنی است که به سکایی مربوط می‌شود.

قرن‌ها از زمان قهرمان اسطوره‌ای عصر طلایی، یعنی جمشید و گشتاسپ هم‌عصر زردشت، سپری شد.^{۲۰} هرچند در این جا با افسانه سروکار داریم و نه تاریخ واقعی، در این باره افسانه‌ها حاکی از آن است که، به گواهی سنت، میان تولد دین آتش در خوارزم تا برپایی آن در کوه روشن در اطراف پامیر دیرزمانی فاصله افتاد.

دو قربانی گشتاسپ‌شاه در خوارزم و زرنگ و دو محل استقرار آتش مقدس در همان سرزمین‌ها چنین معنی می‌دهد که ستاره زردشت، که در قرن هفتم در ایرانویج طلوع کرده بود، در زمان اسکندر و جانشینانش به افول گرایید و مجدداً، بعد از یک قرن، با پرتوی نورانی در سیستان درخشیدن گرفت. سرنوشت دین زردشت، در متن پهلوی شگفتی‌های سیستان (*Abd'ih ut sahkāh i Sagastān*) (9-15) به اختصار چنین شرح داده می‌شود:

گشتاسپ‌شاه در کنار رود *Frazdān* دین را منتشر کرد^{۲۱} - ابتدا در سیستان سپس در دیگر کشورها. گشتاسپ‌شاه سر شاگردان زردشت بود... اسکندر گجسته رومی (*gīzastak Alaksandar ī Hrōmāy*)، چون

به ایران‌شهر آمد، همه آن کسانی را که به دین مغها درآمده بودند گرفت و کشت. (تنها) مردان و ریدگانی چند به سیستان آمدند... نوجوانی بود و نسکی به یاد داشت که بغان (*Bayān*) نام داشت. بدین سان، دین به سیستان بازگشت. او آن را آراسته و پیراسته کرد. به جز سیستان آن را (نسکارا) هیچ جای دیگر به یاد نداشتند.

این جا آشکارا درباره دو مرحله از تاریخ خلق آثار اوستایی صحبت می‌شود و نویسنده به ساقیه میهن‌پرستی، هر دو مرحله را به سیستان مربوط می‌سازد. در واقع، این دو مرحله نه تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر جغرافیایی نیز جدا از یکدیگرند.

آ. کریستن سن نشانه‌های جغرافیایی دو متن اوستایی را - یشت ۱۰ که به مهر و یشت ۱۹ که به فرن (*Frō*) اختصاص دارد - مقایسه می‌کند. اولی سرزمین خوارزم، سغد، مرو و آریا را دربردارد و دومی بیانگر آشنایی نزدیک نویسنده با ناحیه جنوبی‌تر، سرزمین سیستان است. کریستن سن نتیجه می‌گیرد: «بنابراین، می‌توان پنداشت که این دو یشت نمودار دو دوره مهاجرت اقوام ایرانی شرقی است که از شمال به سمت جنوب پیشروی کردند»^{۲۲} این جا همه چیز گویاست: هم دو مرحله

19) J. DARMESTETER, *Zend Avesta I*, 153-154.

۲۰) به روایت مینوی خود، فصل XXVII، نزدیک به ده نسل.

۲۱) در متن *Frahang ī Oīm 4g* درباره رود *Frazdān* و نه دریاچه *Frazdān* صحبت می‌شود: «*āp ī Frazdān pat Sagastān*».

22) A. CHRISTENSEN, *Études sur le zoroastrisme de la*

پیداست، بسیاری از متون اساطیری اوستا به زمان قبل از زردشت و حتی قبل از ایران تعلق دارند. اسامی و شخصیت‌های مهر، وای، بهرام، جم، هوم و جز آن آریایی‌اند؛ اما، به‌هنگام تدوین، در چارچوب دین زردشتی، اسامی و شخصیت‌ها، مفاهیم، موضوعات و مضامین زردشتی به آنها افزوده شدند. با اتکا به دلایلی، می‌توانیم تصور کنیم که بسیاری از اسطوره‌های کهن، در محیطی سکایی و در سیستان تدوین و تکمیل شده‌اند. در تجزیه و تحلیل اسم رود *Frazdānu*، سعی کردیم نشان دهیم که یشت اختصاص یافته به ایزدبانو ناهید، به شکلی که به ما رسیده، تنها می‌توانست در سیستان شکل گیرد. در روایات، همهٔ سلسلهٔ کیانیان به سیستان ربط داده شده است؛ چون این سلسله همانند جریانی است که کاملاً با اسطورهٔ تمام اوستایی و در کل زردشتی مربوط است. کریستن‌سن نشان داد که قهرمانان *Haošyanha*، *Taxma Urupa* (شاهنامه: هوشنگ و تهمورث)، که در آنها شخصیت اولین انسان و اولین شه‌ریار تجسد یافته است، از اسکیتی گرفته شده‌اند.^{۲۵}

→ *Perse antique*, Kobenhaven 1928, p.6. cp. «Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme», *Acta Orientalia*, IV, pp. 106. sqq.

۲۳) ای. م. دیاکونوف. ایران شرقی تا زمان کوروش به مناسبت ۲۵۰۰ سال دولت ایران، مسکو ۱۹۷۱، ص ۱۳۸-۱۳۶: *Istoriya Iranskogo gosudarstva i kulture*

24) R. E. EMMERICK, *Saka Grammatical Studies*, London 1968, p. 347; G. MORGENSTIERNE, *Indo-Iranian Frontier Languages*, II, Oslo 1938, p. 381.

25) A. CHRISTENSEN, *Le premier homme et le*

و هم مهاجرت از شمال به جنوب. پرسشی دربارهٔ وقایع تاریخی این دو مرحله و این که کدام قبیلهٔ ایرانی در مشرق روایت اوستایی را از ایالت خوارزم به سیستان منتقل کرده است مطرح می‌شود. ما هم سعی کردیم به این پرسش پاسخ دهیم. به نظر ما، آن گونه که کریستن‌سن فرض می‌کند، مرحلهٔ دوم در زمان هخامنشیان نبوده بلکه بعد از اسکندر بوده است و حامل آن همان گروه اسکیتی سکاها بودند که در زمان زردشت دین جدیدی را پذیرفتند و در قرن دوم قبل از میلاد از شمال به جنوب، به زرنک، پیشروی کردند. زمانی که دیاکونوف نقش اصلی را در تدوین اوستا به زرنک می‌دهد (روایت اوستایی قبل از همه روایت زرنک است^{۲۳})، آن گاه، به نظر ما، ضرورت یک اصلاح احساس می‌شود: زرنک دومین زادگاه اوستا بوده نه اولین زادگاه آن. شروع اوستا را به‌عنوان اثر دینی نباید از خود زردشت و محیط آن جدا کرد. در این محیط، بدون شک، اسکیتی‌های تورانی *Tūra* شرکت داشتند. در آن زمان، سخن می‌توانست تنها دربارهٔ اسکیتی‌های سیحون، همسایگان خوارزم، باشد. در زرنک، تا آن زمان، هیچ اسکیتی نبوده است. بخشی از سکاها بعدها به مدار تبلیغات بودایی کشیده شدند؛ اما آنها به‌حفظ نام خدای بزرگ زردشتی به معنی «خورشید» - *Urmaysde* ی ختنی-سکایی- ادامه دادند. در این معنی نیز، اسم اهورامزدا را بعضی از قبایل حوالی پامیر حفظ کرده‌اند که از نظر نژادی با سکاها نسبت دارند: سنگلجی *ormōzd*، اشکاشمی *rēmuzd* «خورشید».^{۲۴} نقش سیستان در تشکیل سنت حماسی-قهرمانی و اساطیری مربوط به دین زردشت بی‌اندازه مهم بود. چنان که

۵۰۰ نفر، در خراسان ۱۷۰۰ نفر و در سیستان ۲۷۰۰ نفر بوده است.^{۲۸}

داستان مشهوری درباره روحانی پارسی بمبئی وجود دارد که از هند به سیستان آمده بود تا طی شش سال در علم دین زردشتی به کمال برسد.^{۲۹} دست‌نوشته‌های بعضی از متون مهم زردشتی به زبان‌های پهلوی و اوستایی از سیستان است.^{۳۰} متن پهلوی، که در بالا ذکر شد، به شگفتی‌های سیستان اختصاص دارد.

واقعیات و آراء یاد شده مؤید آن است که عنصر اسکیتی در سرنوشت دین زردشت از آغاز تا انجام نقش قابل توجهی ایفا کرده است. در ابتدا، این اسکیتی‌های تورانی (*Tūra*)، همسایگان شمالی خوارزم، بودند که، در سیمای قبیله Fryāna، در کنار دین جدید قرار گرفتند و اولین موفقیت‌های آن را تضمین کردند.

کیش خدای بزرگ، یعنی اهورامزدا، در مغرب ایران، جلوه پیروزمندانه‌ای داشت و، با شرکت فعال موبدان-مغان، کیش سلسله هخامنشیان شد. موعظه گله‌داری صلح‌آمیز به دور از بیابانگردی و مقرون به یک‌جانشینی و شهریاری مقتدر در

→ *premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens*, Uppsala 1918, p. 133 sq.

در این مورد، Haošyanha را به یاد می‌آوریم که در اوستا لقب Parādā ta (پیشداد) دارد و از اسکیتی *Παραδάται* که نام سلسله‌ای است و از نام سرسلسله اسکیتی Kolaksayu گرفته شده است.

26) Stig Wikander, *Vayu*, Uppsala 1941, pp. 41, 95, 199, 206.

27) G. Dumézil, *Légendes sur les Nartes*, Paris 1930, pp. 151-166.

28) E. W. West, *Pahlavi Literature. Grundriss...*, II, 125.

29) West, *ibid*, p. 82.

30) *Ibid*.

ویکاندر رابطه آیین ایزد وای راه که شش ۱۵ به آن اختصاص دارد، با اسکیتی‌ها و سکاها خاطر نشان می‌سازد.^{۲۶}

آیا لازم است از نقش اسکیتی‌ها در تشکیل حماسه ایرانی، که رستم پهلوان در کانون آن قرار دارد، یاد کنیم؟ این حماسه را بی‌تردید می‌توان از نظر اصالت سکایی نامید. خود رستم در شاهنامه سگری (سکایی) خوانده می‌شود و زمانی که پسرش سهراب به اردوگاه تورانیان می‌رود، این عمل، از نظرگاه ملی، بازگشت او به اصل و قبیله باستانی خود شمرده می‌شود نه خیانت. اسکیتی‌ها مردمی علاقه‌مند به آثار حماسی بودند. داستان‌ها، افسانه‌ها و روایاتی که نویسندگان یونان باستان مانند هرودت، گزنفون، دیودور سیسیلی، پولیبون، پلوتارخس و لوکیان برای ما حفظ کرده‌اند در این باره می‌گویند که حماسه در سرزمین اسکیتی هم‌چون چشمه‌ای جوشان بوده است و تعجب‌آور نیست که آنها در این زمینه بر همسایگان خود تأثیر گذاشته باشند. همان گونه که سرچشمه‌های حماسه نازت در قفقاز با اسکیتی‌های کنار دریای سیاه ربط دارد، سرچشمه‌های حماسه ملی ایران نیز به اسکیتی‌های آسیای میانه باز می‌گردد.^{۲۷}

این حقیقت درخور توجه است که پس از آن که اسلام سراسر ایران را فراگرفت سکاها یگانه قومی بودند که آتش مقدس اهورامزدا را، که مدت‌ها خاموش شده بود، در سیستان روشن کردند. جماعات پراکنده زردشتی در ایالات دیگر ایران به حیات خود ادامه دادند که بزرگ‌ترین و معتبرترین آنها جماعت سیستانی بود. یکی از اسناد اوایل قرن ۱۶ نشان می‌دهد که جماعت پارسیان در شریف‌آباد و ترک‌آباد ۴۰۰ نفر، در یزد

آمده از مشرق ایران، آسیای میانه، شدند و آن را جزء سیاست دولتی خود قرار دادند، ساسانیان نیز دین احیا شده زردشتی را در آسیای میانه حمایت کردند و آن را به سطح کیش دولتی ارتقا دادند. بدین سان، اگر دوران تاریک اسکندر و اولین اشکانیان کنارگذارده شود، در تاریخ دین زردشتی، چهار دوره مهم دیده می‌شود: ۱. «زردشتی» باستان ۲. هخامنشی ۳. سیستانی ۴. ساسانی. دوره‌های اول و سوم در آسیای میانه و دوره‌های دوم و چهارم در مغرب ایران بوده است. دوره‌های اول و سوم دوره آثار ادبی و دوره‌های دوم و چهارم دوره خشک تسلط روحانیت بوده است. در دوره‌های اول و سوم، توده مردم و، در دوره‌های دوم و چهارم، حکومت و روحانیت نقش فعال داشته‌اند.



مرزهای ناآرام شمال شرقی امپراتوری را، باید یکی از خصوصیات جذاب دین جدید برای شاهان پارسی دانست. علاوه بر آن، حکومت مطلقه، بنا به طبیعت خود، به توحید - خدای یگانه در آسمان‌ها، فرمانروای یگانه در زمین - کشیده می‌شود. شهرت بعضی از خدایان پیش از دین زردشت به اندازه‌ای زیاد بود که هخامنشیان گاهی اوقات اسامی آنها را با عبارت «و خدایان دیگر» به اهورامزدا می‌افزودند؛ اما، از زمان اردشیر دوم به بعد، اسامی برخی از این ایزدان، از جمله مهر و ناهید، به نام ذکر شده است.^{۳۱}

زمان اسکندر و سلوکیان برای دین زردشت دوره فشار شمرده می‌شود. این دوره، در ارداویراف‌نامه (فصل اول، بندهای ۱۵-۱۲)، چنین توصیف می‌شود:

چون در ایران شهر مردم را فرمانروا، دهبد و سالار و دستور دین آگاه نبود، پس گونه‌های بسیاری از کیش‌ها و باورها و الحاد و شک و اختلاف رأی در جهان به پیدایی آمد.^{۳۲}

در قرن دوم قبل از میلاد، بخشی از اسکیتی‌ها - سکاها از شمال به جنوب رفتند و سرزمین زرنک و بخشی از اراخوزیا (رخج) را تصرف کردند و نام خود را بر این سرزمین نهادند و آن را *Sakastāna* نامیدند. بنابراین، سیستان را باید زادگاه جدید دین زردشت، هم در طرح کاملاً دینی و هم در طرح خلق آثار اساطیری و حماسی، دانست. این دین احیا شده زردشتی را ساسانیان پذیرفتند و آن را دین رسمی گردانیدند. به همان سان که هخامنشیان پشتیبان جنبش دینی